

اخلاق	www.ofoghhawzah.com	دوشنبه ■ ۴ دی ۱۴۰۲ ■ ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۴۴۵ ■ ۲۵ دسامبر ۲۰۲۳	■ سال بیست و دوم ■ شماره ۷۸۱
--------------	----------------------------	---	-------------------------------------

- حسد بدخواهی یا آرزوی زوال نعمت از دیگران**

واژه «حسد» هرچند عربی است؛ اما به‌خاطر بهره‌گیری زیاد از آن در زبان فارسی، گویا جزء خانوادهٔ این زبان شده است؛ لذا از معادل آن که «رَشک» است، کمتر بهره می‌گیرند.

«حسد» از رذایل اخلاقی است. دارنده آن انسان بدخواه است که حرص می‌ورزد که نعمت و عزتی که در دست دیگری است، از او گرفته شود. در مقابل، «غبطه» که از بودن نعمت در دست دیگری شادمان است و خواهان آن است که او نیز به چنین نعمت و مقامی نائل آید.

ولِذا در روایات وارد شده که «ان المؤمن یغبط ولا یُحْسَد والمِنَافُ یُحْسَد ولا یغبط»؛ 'مؤمن غبطه می‌ورزد نه حسد و منافق حسد می‌ورزد نه غبطه.

- قلب مؤمن جایگاه حسد نیست**

از روایات استفاده می‌شود که ایمان و حسد دو صفت متضادند که اجتماع آنها در یک جا امکان‌پذیر نیست.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ان الحسدَ یأکل الایمان کما یأکل النارُ الحطب»؛^۱ حسد ایمان را از بین می‌برد؛ همان‌طور که آتش، هیزم را می‌خورد.

اکنون باید دید چگونه ایمان با حسد قابل جمع نیست؛ اگر فردی به مقامی صالح و نعمتی پاک نائل آمده، به‌خاطر داشتن شایستگی است که خدا به او چنین نعمتی داده است. انسان بدخواه که پیوسته شب و روز خواهان زوال نعمت از محسود است، معترض به تقدیر الهی است که چرا به او چنین عزت و یا نعمت داده است. مسلماً دارنده چنین روحیه‌ای هرگز به خدای عادل مؤمن نبوده ولِذا قلب او جایگاه ایمان نمی‌باشد و به‌قول سراینده:

حسودان را حسد بردن چه باید

به هر کس آن دهد بزدان که شاید^۲

نکته‌ای که به آن اشاره شد، در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است. آن حضرت می‌فرماید: خدا به موسی‌بن عمران علیه السلام فرمود: ای فرزند عمران! «لا تُحْسَدَنَّ الناسَ علی ما آتَیَهِمْ من فضلی ولا تَمْدَنَّ عَینَیکَ إلی ذَٰلکِ ولا تَتَّبِعْ نفسَک فان الحاسِدَ ساختُ لنعمی، صاڈ لقسمی الَّذی قَسَمْتُ بَین عبادِی ومن یکِ کذَلِکَ فلست منه ولیس منی»؛^۳ هرگز بر نعمت‌هایی که از باب فضل بر بندگانم داده‌ام، چشم طمع به سوی آن خیره مکن! انسان حسود از نعمت‌های من خشمگین و از تقسیمی که میان بندگان انجام داده‌ام، رویگردان است. چنین فردی از من نیست و من از او بیزارم. این حدیث خصوصاً فقره «فان الحاسد ساخت لنعمی» حاکی است که فرد حسود، معترض به تقسیم الهی است که چرا به دیگری چنین نعمتی داده است.

- حسد مبدأ نخستین گناه در روی زمین**

قرآن مجید سرگذشت دو فرزند حضرت آدم علیه السلام را در سوره مبارکه مائده آیه‌های ۲۷ و ۲۹ بیان کرده است.

حاصل سرگذشت این است که هر دو برادر، عملی را انجام دادند؛ ولی فقط از یکی پذیرفته شد. در چنین موقعی حسد در درون فرد مردود زیانه کشید و برادر خود را کشت؛ هرچند بعداً پشیمان گشت.

نخستین گناهی که از فرزندان آدم سر زد، کشتن برادر از روی حسد بود. کشتن انسان بی‌گناه رذیله اخلاقی است تا چه رسد به کشتن برادر بی‌گناه به‌جرم اینکه فقط عمل وی پذیرفته شده است.

فرد حسود به‌جای اینکه به‌اصلاح خود بپردازد تا در آینده عمل صالح او نیز پذیرفته شود، از کثرت غیظ و خشم که مولود حسد است، برادر صلبی خود را می‌کشد.

فرد حسود شب و روز علیه محسود فعالیت می‌کند تا بتواند، از موقعیت او بکاهد. او از داشتن نعمت در دیگری حسدگین و از زوال و بدبختی او شادمان است؛ ولی اگر حسود، نیروی خود را در اصلاح و ترقی خویش به‌کار می‌برد، شاید به مقامی که محسود رسیده، می‌رسید؛ اما چه می‌توان گفت که انسان حسود، عقل و خرد را تحت این رذیله دفن کرده است و به قول سعدی:

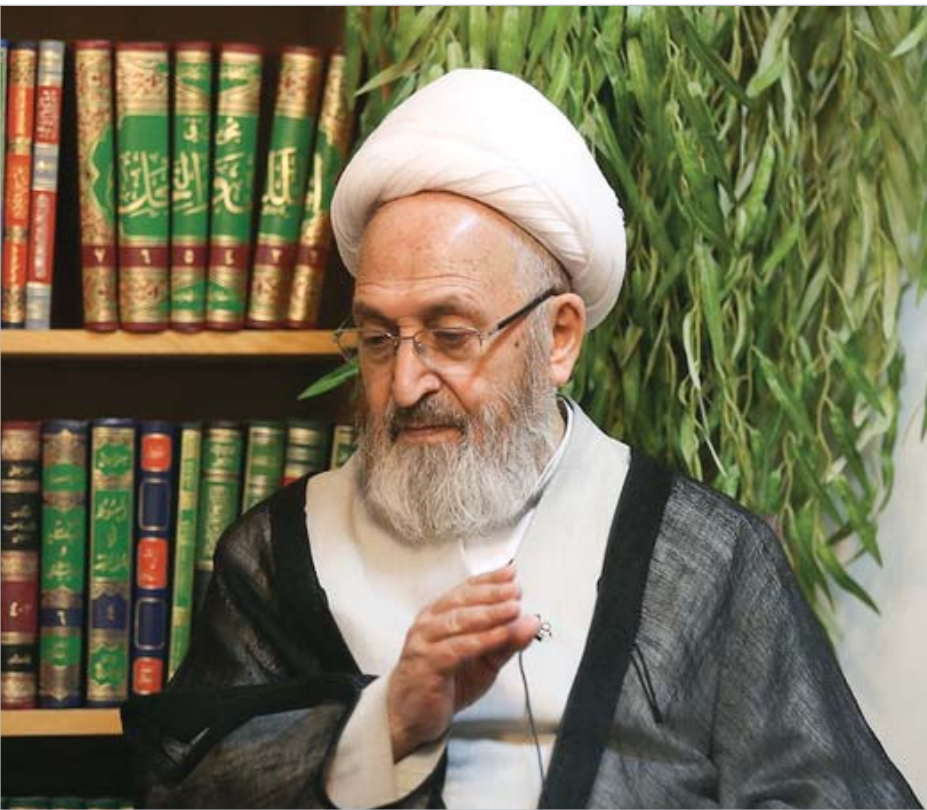
توانم آنکه نیازارم اندرون کسی

حسود را چه کنم کو زخود به رنج در است

این تنها فرزند آدم نبوده که از روی حسد برادر خود را کشت؛ بلکه فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام نیز، از همین راه وارد شدند و به‌خاطر حسادتی که نسبت به برادر خود، یوسف علیه السلام داشتند، او را از پادر برگرفته و دچار بلاکردند و سرگذشت او در سوره یوسف به‌روشنی آمده است. قرآن به روحیه زشت آنان در این آیه اشاره می‌کند: ﴿إِذْ قَالُوا لَیُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَیَّ آبِنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ﴾؛^۴ هنگامی که برادران گفتند: یوسف و برادرش بنیامین نزد پدر ما، از ما محبوب‌تر هستند؛ درحالی‌که ما گروه نیرومندی هستیم؛ مسلماً پدر ما در گمراهی آشکار است.

سرگذشت یوسف علیه السلام از ورود به چاه تا رسیدن به مقام وزارت، بسیار آموزنده است و حسادت برادران نه‌تنها به ضرر یوسف تمام نشد؛ بلکه او را به مقام بزرگی رساند که سرانجام حاکم مصر گشت.

پیامبران علیهم السلام نیز محسود دیگران هستند: ﴿أَمْ یُحْسَدُونَ



اخلاق در مکتب وحی

بیانگر فضائل و رذائل اخلاقی در پرتو قرآن و احادیث اسلامی و کاوش‌های دانشمندان

بخش هفتم
آیت‌الله‌العظمی سبحانی
سلسله مباحث اخلاقی از مجموعه کامل جلسات «اخلاق در مکتب وحی» مرجع عالی‌قدر آیت‌الله‌العظمی سبحانی هر هفته در «هفته‌نامه افق» حوزه منتشر می‌گردد.
در شماره ۷۸۰ مباحثی چون: ریا پیست، شمعوه و غُجب، تکبر و خودنمایی و علاج تکبر، مطرح گردید. ادامه این مباحث به شرح ذیل می‌باشد.

النَّاسَ عَلَی مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ أَتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِیمَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْکًا عَظِیمًا»؛^۱ یا اینکه نسبت به مردم، پیامبر و خاندانش و بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟ ما به آل ابراهیم که یهود از خاندان او هستند نیز، کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آن پیامبران بنی‌اسرائیل قرار دادیم.

خدایند منان روی مصالحی پیامبران را عزت و عظمت بخشیده است؛ اما جاهلان و نادانان بر این عمل معترض بوده و پیوسته به دنبال زوال نعمت از آنان می‌باشند.

- راه‌اصلاح این‌رذیله**

هرگاه آلودگی انسان با این رذیله، در مراحل نخست بوده که به‌صورت نهال در قلب جای باز کرده باشد، علاج آن آسان است؛ زیرا با تذکرات استاد اخلاق، انسان متوجه می‌شود که آرزوی زوال نعمت در مورد محسود فائده ندارد و چه بهتر که نیروی خویش را در جهت تعالی خود به‌کار ببرد؛ در این صورت طرف اصلاح‌پذیر می‌باشد.

اما اگر به‌صورت درخت ریشه‌دار در قلب او جای باز کند، اصلاح او بسیار مشکل خواهد بود.

ملاحظه بفرمایید یهودیان عصر رسالت، از اینکه انصار ایمان آوردند، حسد می‌ورزیدند و از روی حسد آرزو می– کردند که آنان به‌همان دوران بت‌پرستی بازگردند؛ درحالی‌که آنان به‌جای چنین آرزو، می‌توانستند خود ایمان بیاورند؛ اما چون این رذیله در قلوب یهود عصر رسالت جای باز کرده بود، به‌جای ایمان، آرزوی سلب ایمان از انصار می‌نمودند.^۲

- کیفر حسد**

چنین رذیله اخلاقی که مبدأ بسیاری از گناهان است، نمی‌تواند بدون کیفر باشد. از این جهت در حدیث رفع به‌نام «رفع عن اُمتی» برای آن دو مرحله مطرح شده است: «الحسد، لم یظْهر لِبَسان أُویدَ»؛ بدخواهی دیگران تا آنگاه که در زیان و اعضا اثر نگذارد، این رذیله در این مرحله بخشوده می‌شود؛ زیرا فقط در روح و روان محبوس شده و در زندگی حسود اثری نگذاشته است. ولی آنگاه که بر اثر شدت رذیله فرد حسود، زیان و سایر اعضای او علیه محسود وارد کارزار می‌شود و با تمام قوا، خواهان زوال نعمت در او می‌گردد، در این مرحله کیفر سختی برای اوست.

- خشم و غضب ویران‌گر یا جنون آتی**

خشم و غضب دو واژه رایج در مکالمات روزمره مردمی است و به‌خاطر روشن بودن مفهوم هر دو، نیازی به تعریف نیست. هرچند علمای اخلاق به تعریف آن پرداخته‌اند و واقعبیت آن را چنین شرح می‌دهند:

«خشم یک حالت روانی است که در سایه جوشش خون

در جنگ جمل به میدان فرستاد، فرمود: گام‌های خود را بر زمین می‌خکوب کن تا حالت خشم و دفاع از حق، سراسر وجودت را فراگیرد»^۱.

خشمی که از رذائل است، خشمی است که بر عقل انسان سایه افکند و زمام زندگی او را به دست بگیرد. اینجاست که روایات فراوانی در ذم و نکوهش آن وارد شده است که به برخی اشاره می‌شود.

۱. «الغضب یفسد الایمان کما یفسد الخَلَّ العسل»؛^۲ خشم بی‌حساب ایمان را تباه می‌سازد؛ چنان‌که سرکه، شیرینی عسل را از بین می‌برد.

فردی کرارا به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله مراجعه کرد که او را با جامع‌ترین سخنان خود، نصیحت کند. هر بار که بازگشت تا حضرت او را به چیز دیگر پند دهد، پیامبر همان را بازگو نمود و فرمود: «أمرک ان لا تغضب»؛^۳ لازم است که خشم را ترک کنی.

امام باقر علیه السلام آنگاه که این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند، می‌فرماید: «چه چیزی بدتر از خشم است؛ انسان غضبناک انسان بی‌گناهی را می‌کشد و زن پاکدامن را متهم می‌کند».

محمدبن مکی معروف به شهید اوّل (۷۸۶–۷۳۴) از علمای بزرگ قرن هشتم اسلامی است که دارای آثار ارزنده‌ای است که تا امروز مورد بهره‌برداری علماء است. شهرت علمی و دانش او، سراسر شامات و عراق، حتی ایران را فرا گرفته بود. بدخواهان مانند ابن‌جماعه و بعد از آن برهان‌الدین، موقعیت علمی او را در منطقه تحمل نمی‌کردند و دنبال فرصتی بودند که بتوانند، به حیات او خاتمه بکشند.

اتفاقاً برخی از مردم جنوب لبنان که از طریق مستقیم منحرف شده بودند و مرحوم شهید اول با آنها مبارزه کرد، علیه وی پرونده‌سازی کردند و به محضر ابن‌جماعه قاضی‌القضات سوریه آوردند. شهید آن‌چنان از خود دفاع کرد که او نتوانست، دلیلی بر محکومیت او اقامه کند؛ لذا او را به قاضی برهان‌الدین حواله کرد که مالکی‌مذهب بود. خشم و غضب او علیه شهید لبریز شده بود؛ لذا به‌همان پرونده ساختگی او را محکوم کرد؛ اما او را با دو قانون محاکمه نمود: به قتل آن عالم بزرگ حکم کرد و لباس آن دانای مظلوم را از تنش برکند و جامعه مقصرین بر تن او بپوشاند و نیز دستور داد، جلد سر از پیکرش جدا کند. در اینجا قانون اول پایان پذیرفت؛ اما چون نسبت به شهید خشمگین بود، قانون دوم را اجرا کرد و دستور داد نعش او را بر دار آویزان و سنگ بارانش کنند؛ سپس جسدش را آتش بزنند و خاکسترش را بر باد دهند.^۴ این نوع خشم و غضب است که امام علیه السلام می‌فرماید: «مفتاح کل شر».

- خشم بازدارنده حضرت موسی** علیه السلام

حضرت موسی علیه السلام برای دریافت تورات ^۵ شب به میقات رفت و در غیاب وی قوم او از خداپرستی به گوساله‌پرستی گرویدند. فردی به‌نام سامری از میان آنان گوساله‌ای را که تنها جسد بی‌جانی بود و صدای مخصوص گاو را همراه داشت، به‌عنوان خدا معرفی می‌کرد. آنگاه که جناب موسی علیه السلام به سوی قوم خود بازگشت و وضع اسفناک قوم خود را دید، عکس‌العمل شدیدی در برابر گوساله‌پرستان نشان داد که قرآن مجید، شیوه عمل او را چنین بیان می‌کند: ﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إلی قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا﴾؛^۶ هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت».

شیوه برخورد او این بود که با حالت خشمگین هنگامی که وضع زشت قوم خود را دید که تمام زحمات او را به هدر داده‌اند، گفت: بدجاشینانی برای من بودید. حتی سر برادر خود را گرفت و به سوی خود کشید. او نیز خودش را تیرنه کرد.

خشم و غضب او با اعتدال همراه بود و اگر از حد اعتدال بیرون بود، به کشتن جمعی می‌پرداخت؛ ولی اظهار خشم به این‌صورت و سخن گفتن تند با برادر، حاکی از آن است که خواست به قوم خود بفهماند که زشت‌ترین عمل را انجام داده‌اند و تصور نکنند که کار مکره‌وی را مرتکب شده‌اند که توبه و بازگشت از آن، چندان مشکل نخواهد بود.

مدیران لایق آنگاه که از زیردستان خود کوتاهی در عمل را مشاهده کنند که موجب به‌هم ریختن نظام اداری می‌شود، با چهره گرفته و صدای بلند آنان را توبیخ می‌کنند و خشم و غضب خود را اظهار می‌کنند. این نوع واکنش‌ها به‌خاطر بازداري آنان از تکرار عمل ناهنجار آنان است که لازمه مدیریت موفق است.

- تعصب یا حمایت بی‌چون و چراز چیزی**

از نظر علمای اخلاق، «تعصب» یکی از رذائل اخلاقی است و مقصود از آن، حمایت بی‌چون و چرا از عشیره، نزدیکان، هم‌وطن، فکر و اندیشه است.^۷

واژه «تعصب» از «عصب» به‌معنی «پی» گرفته شده است و عصب تارهای سفید رنگی است که مغز را با اجزای بدن پیوند می‌دهد و انواع و اقسامی دارد که در کتاب‌های طبّی بیان شده است.^۸

در اینجا سؤالی مطرح است: چه رابطه‌ای بین «عصب»

- لزوم ورود زنان در عرصه حکمرانی و**

مدیریت در حوزه زنان و خانواده

حسن بختیاری، نیز ضمن عرض تسلیت به‌مناسبت ایام فاطمیه، عنوان کرد: با توجه به اینکه زنان نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهند، باید از ظرفیت بانوان در حوزه‌های مدیریتی و حکمرانی استفاده کنیم؛ بر همین اساس، برای بانوان دوره‌هایی در نظر گرفته شده‌است. رئیس مدرسه حکمرانی شهید بهشتی، با اشاره به لزوم ورود زنان در عرصه حکمرانی و مدیریت در حوزه زنان و خانواده، تصریح کرد: بانوان می‌توانند در همه حوزه‌های زیست اجتماعی حضور داشته باشند که حضور آن‌ها در این عرصه، نیازمند این است که استعداد و توانایی مدیریتی داشته باشند و بخش دیگر، دانش و مهارت حکمرانی است.

بختیاری به بیان پیشنهاداتی برای آشنایی بانوان طلبه با واحدهای درسی حکمرانی و دوره‌های عالی حکمرانی ارائه داد و گفت: برای سال تحصیلی آینده در مدرسه حکمرانی شهید بهشتی، ۱۲ رشته جدید در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری حرفه‌ای و پی‌اچ‌دی حکمرانی،

به‌معنی پی و تعصب به‌معنی حمایت بی‌چون و چراست که دومی از اولی اخذ شده است؟

پاسخ این است که عصب در لغت عرب، معنی جامعی دارد. ابن‌فارس مؤلف مقاییس اللغة در این مورد چنین توضیح می‌دهد: «و الء اصل واحد یدلّ علی ربط شیء علی شیء مستطیلاً أو مستدیراً؛ ثم یُفرّع ذلک فروعاً کله راجع إلی قیاس واحد».

«عصب یک معنی بیش ندارد که حاکی از ارتباط چیزی با چیزی است؛ خواه به‌صورت مستطیل یا به‌صورت دایره، سپس بر این معنی فروعی مترتب می‌شود». آنگاه فروعی را متذکر می‌گردد. از این بیان روشن می‌شود که چرا پی‌های بدن انسان را اعصاب می‌نامند؛ زیرا اعصاب سراسر بدن را فرا گرفته و نقش رابط و گزارش‌گری دارد؛ هر حادثه‌ای که در اطراف بدن اعم از تلخ و یا شیرین رخ دهد، فوراً به‌وسیله اعصاب به مغز مخایره می‌شود و ادراک محقق می‌گردد و در نتیجه عصب نقش رابط دارد. تا اینجا نام‌گذاری پی‌های بدن انسان به اعصاب روشن شد. اکنون باید ببینیم، چرا به حمایت همه‌جانبه، تعصب گفته می‌شود. در پاسخ، چنین می‌توان گفت: درپینه‌ترین مظهر تعصب در جامعه بشری، حمایت اعضاء از عشیره است و علت آن این است که فرد متعصب، خود را جزئی از آنها می‌داند و ارتباط تنگاتنگ با عشیره دارد.

انسان بی‌باان نشین در مقابل زندگی شهرنشین، پیوسته مورد تهاجم قبایل دیگر است؛ لذا هر فردی به‌حکم اینکه جزئی از عشیره هست و ارتباط کامل با آن دارد، خود را موظف به دفاع از آن می‌داند؛ خواه عادلانه باشد یا ظالمانه و کلمه تعصب که از باب تغفل است، حاکی از مبالغه در حفظ ارتباط و پیوند شخص متعصب است. سپس تعصب به‌مرور زمان مصادیق دیگر نیز پیدا کرده است. به هر حمایت همه‌جانبه اعم از حق و باطل تعصب گفته می‌شود؛ مانند دفاع از عقیده و مذهب، فکر و اندیشه و عشیره.

با این بیان دو مطلب روشن شد:

۱. چرا به پی‌های موجود در بدن انسان اعصاب گفته می‌شود.

۲. چرا حمایت از هر چیزی تعصب نامیده می‌شود.

اتفاقاً در حدیثی که از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، به آنچه که گفته شد، اشاره شده است.

«من کَانَ فی قلبه حَبَّةٌ من خردلٍ من عصبیة، بعثه إلیه یوم القیامة معَ اعراب الجاهلیة».^۹

هر کس در قلب او به‌اندازه خردلی از تعصب باشد، روز قیامت با اعراب جاهلیت مشهور می‌شود.

«اعراب» جمعی است که مفرد ندارد و هرگز جمع عرب نیست و به مطلق بادیه‌نشین، اعراب گفته می‌شود؛ خواه عرب باشد یا از نژاد دیگر. رسول گرامی صلی الله علیه و آله از تعصب به مصداق بارز و روشن آن اشاره می‌کند و آن تعصب اعراب جاهلیت است؛ زیرا بادیه‌نشین‌ها نسبت به قبیله و عشیره خود، به‌خاطر ارتباط تنگاتنگ، کمال تعصب را داشته‌اند.

- تعصب از رذایل اخلاقی است**

در آیات و روایات از تعصب، سخت نکوهش شده است. قرآن آن را نوعی نخوت جاهلی می‌خواند؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿فی قُلُوبِهِمُ الْحُمُوءَةُ حُمُوءٌ الْجَاهِلِیَّةِ﴾؛^{۱۰} در قلوب آنان خشم و نخوت جاهلیت حاکم است.

امیرمؤمنان شیطان را پیشوای متعصبان و سرسلسله مستکبران می‌داند چنان‌که می‌فرماید:

«فافتخر علی آدم بخلقه وتعصب علیه لأصله فعدو الله امام المتعصبین، وسلف المستکبرین الذی وضع اساس العصبیة».

«البیس بر آدم به‌خاطر آفرینش خویش، فخرپوشی کرد و به‌خاطر خلقت خود در برابر آدم، تعصب را پیشه ساخت؛

این دشمن خدا پیشوای متعصبان و سرسلسله مستکبران است که اساس تعصب را پی‌ریزی کرد».

- پی‌نوشت‌ها**

- ^۱ کافی: ۳/۲۷، کتاب الایمان و الکفر، حدیث ۷.
- ^۲ کافی: ۳/۶۲، باب الایمان و الکفر، حدیث ۱.
- ^۳ مقصود شایسته است.
- ^۴ کافی: ۳/۷۱، باب الایمان و الکفر، الحدیث ۷.
- ^۵ یوسف: ۸.
- ^۶ النساء: ۵۴.
- ^۷ بقره: ۱۹.
- ^۸ کافی: ۴/۳۲۲، باب ما رفع عن الأمة، حدیث ۲.
- ^۹ تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق: ۱۶۴، جامع السعادات: ۳۲۳/۱.
- ^{۱۰} کافی: ۳/۳۲، باب الایمان و الکفر حدیث ۳.
- ^{۱۱} دتد، کافی الأرض قدیمک «نهج البلاغه، خطبه ۱۱».
- ^{۱۲} کافی: ۳/۲۷۲، ۳۳۲، باب الایمان و الکفر، حدیث ۱ و ۳.
- ^{۱۳} کافی، ۳/۳۳۲، ۳۳۳، باب الایمان و الکفر، ح ۳.
- ^{۱۴} کتاب حسد، تألیف آیت‌الله سیدرضا صدر.
- ^{۱۵} اعراف: ۱۵۰، آیه را در مصحف مطالعه بفرمایید.
- ^{۱۶} جامع السعادات: ۴۰/۱.
- ^{۱۷} لغت‌نامه دهخدا مدخل عصب.
- ^{۱۸} کافی: ج ۲، ۳۰۸، کتاب الایمان و الکفر، ج ۳.
- ^{۱۹} سوره فتح، آیه ۲۶.
- ^{۲۰} نهج البلاغه (صحیحی صالح)، ص ۲۸۶.

ارائه می‌شود که تعدادی از این رشته‌ها برای بانوان نیز ارائه خواهد شد.

رئیس مدرسه حکمرانی شهید بهشتی، بر لزوم پژوهش در حوزه حکمرانی بانوان تأکید کرد و یادآور شد: شما به‌عنوان بانوان نخبه باید نگاه کلان به کشور داشته باشید و امید است که با تعامل دو مجموعه به اهداف مورد نظر دست پیداکنیم.

در پایان جلسه، تفاهم‌نامه همکاری بین دو مجموعه جامعه‌الزهر علیهم السلام و مدرسه حکمرانی شهید بهشتی علیهم السلام امضا شد.